

## روایت حاج قاسم سلیمانی از شکل گیری تیپ

نیرویهای کرمان در دفاع مقدس / چرا «نارالله»

### انتخاب شد؟

شهید قاسم سلیمانی می‌گوید: صحبت تشکیل تیپ و لشکر نبود. صحبت از تشکیل نیروهای کرمان بود. کلمه «نارالله» را از همان خط نارالله شوش گرفتیم. بسیار کلمه مبارک و ارزشمندی بود.

به گزارش خبرنگار فرهنگی خبرگزاری تسنیم، سپهبد شهید قاسم سلیمانی در دوران هشت سال دفاع مقدس فرماندهی لشکر ۴۱ نارالله را بر عهده داشت که متشکل از رزمندگان کرمان بود. لشکر ۴۱ نارالله در سال ۱۳۵۹ در قالب یک گردان از نیروهای سپاه پاسداران استان کرمان شکل گرفت، سال ۱۳۶۰ به تیپ ارتقاء پیدا کرد و از سال ۱۳۶۱ با گسترش سازمان آن به ۳ تیپ و یک گردان زرهی، به‌عنوان لشکر ۴۱ نارالله به فعالیت ادامه داد. در سال ۱۳۸۶ در پی شکل‌گیری سپاه‌های استانی، نام آن به سپاه نارالله استان کرمان تغییر پیدا کرد. لشکر ۴۱ نارالله در طول هشت سال دفاع مقدس در عملیات‌های مختلفی نظیر نصر ۴، کربلای ۱، کربلای ۴، کربلای ۵، بدر، خیبر، والفجر یک، والفجر ۳، والفجر ۴، رمضان، بیت‌المقدس و بیت‌المقدس ۷، فتح‌المبین و طریق‌القدس حضور داشت. حاج قاسم سلیمانی در روایت خاطرات شفاهی خود از نحوه تشکیل این لشکر چنین می‌گوید:

مدتی از حضورم در خط گذشته بود. اسم خط، جبهه شوش، خط نارالله بود. علت این که نام نارالله را برای آن خط انتخاب کرده بودند، از حجم زیاد شهادت‌هایی بود که آنجا انجام می‌گرفت. جبهه بسیار پرتحرکی بود و دشمن آتش زیادی آنجا می‌ریخت و چون خط تازه به وجود آمده بود، مجموعاً تلفات زیاد بود. وقتی من به آنجا رفتم، سومین مسئول خط به شهادت رسیده بود.

بعد از اینکه جبهه شوش تقریباً تثبیت شد، من به مقر کلف فراخوانده شدم. به اتفاق سردار غلامعلی رشید و حسن باقری و محمدجعفر اسدی که جمعاً چهار نفر بودیم، با تویوتای قهوه‌ای رنگی که حسن داشت، غنیمت جنگ بود و خودش هم رانندگی می‌کرد، به طرف جبهه‌های دشت عباس رفتیم. راه اصلی دشت عباس از پل نادری یا به تعبیر خوزستانی‌ها از جسر نادری می‌گذشت.

نرسیده به دزفول، جاده‌ای بود که از کنار فرودگاه اضطراری بالای شوش جدا می‌شد و به طرف دشت عباس و عین خوش و دهلران می‌رفت؛ ولی چون این منطقه تا کنار رودخانه کرخه دست دشمن بود، ما بالاجبار باید از جاده پلدختر می‌رفتیم. نرسیده به پلدختر منطقه‌ای به نام پاعلم بود که از ارتفاعات بسیار سخت بلند منطقه، احتمالاً لرستان محسوب می‌شد و از این طریق به سمت جبهه دشت عباس می‌رفتیم.

آن روز تا دوکوهه با یک ماشین رفتیم و از دوکوهه با یک لندکروز، سه نفری به سمت تی شکن رفتیم. روی ارتفاعات تی شکن دیدگاهی وجود داشت. آن روز نتوانستیم دقیق تشخیص بدهیم که «چاه نفت» کجاست. درست یادم هست رشید دقیقاً دستش توی جیب اورکتش بود. چرخید به سمت ارتفاع و گفت: «آن ارتفاع را

می‌بینی؟» گفتیم: «بله.» گفت: «این چاه نفت است. برو آنجا را تحویل بگیر.» البته من «سنگ بهرام» را دیدم نه چاه نفت را؛ چون خیلی ارتفاعات شبیه هم بود.

ناهار را نزد بچه‌های تیپ امام حسین (ع) خوردیم. آن‌ها نیروهای اطلاعاتی خودشان را مستقر کرده بودند و در دالپری مشغول کار بودند. همگی نزد آن‌ها رفتیم و بعد از ناهار، وقتی خداحافظی کردم، با یکی از ماشین‌های بین راهی رفتیم و از نزدیک، چاه نفت را دیدم.

در هر حال، جبهه دشت عباس به من واگذار شد. جبهه شاوریه به احمد متوسلیان، جبهه عین خوش به «حسین خرازی» و جبهه تا مقابل شوش تقریباً بین شش تا هفت نفر از بچه‌هایی که تقریباً جوان بودند و بین ۲۱ تا ۲۳ سال سن داشتند، تقسیم شد. محور عین خوش را خرازی، دشت عباس را من، محور شاوریه را متوسلیان و گذر مقابل پل نادری را «رئوفی» تحویل گرفت و تا پایین، محورهای عملیاتی ادامه داشت که پایین مقابل شوش، مرتضی و «احمد کاظمی» بودند.

بعد از تحویل گرفتن جبهه دشت عباس، طبیعتاً تنها بودم و حتی یک ماشین که بتوانم با آن برگردم، وجود نداشت. ناچار سوار ماشین‌های بین راه که بچه‌های جبهه تردد می‌کردند، شدم و به دزفول آمدم. از دزفول به اهواز و بلافاصله به کرمان آمدم. تعدادی از کادرهای با سابقه جبهه را که در عملیات‌های مختلف مثل ثامن الائمه و طریق‌القدس و عملیات‌های قبل از آن در جبهه سوسنگرد و حمیدیه انجام گرفته بود، حضور داشتند، در ذهن خودم شناسایی کرده بودم و سابقه‌شناسایی قبلی هم در بحث جنگ با خیلی‌ها داشتم، مثل شهید کارزونی، آقای بنی اسدی و منصور همایون فر و من منصور را نمی‌شناختم.

آن موقع بیشتر بچه‌ها را بنی اسدی معرفی می‌کرد.

تقریباً ۱۰ تا ۱۲ نفر از بچه‌ها را یک به یک پیدا کردم و با آنها صحبت کردم. این اولین مرکزیت بچه‌های کرمان بود که داشت به وجود می‌آمد. صحبت تشکیل تیپ اصلاً نبود. صحبت از تشکیل نیروهای کرمان بود و گرفتن جبهه برای کرمان. اساسش این بود که نیروهای کرمان بیایند جبهه دشت عباس را تحویل بگیرند. حسن باقری پرسید: «شما می‌توانید این کار را بکنید؟» گفتم: «بله.» گفتم: «این سازمان و ساختار را برای بچه‌های کرمان شکل بدهید تا در جبهه‌ها پراکنده نباشند.»

ولی بین خود بچه‌های کرمان یک بحث‌هایی داشتیم. بچه‌های کرمان عمدتاً در جبهه‌های مختلف پراکنده مشغول فعالیت بودند؛ یعنی بخشی در کردستان و بخشی در جبهه‌های خوزستان. در حداقل دو یا سه نقطه به صورت پراکنده مشغول فعالیت بودند. این پراکندگی نمی‌توانست رشد مناسبی را در ابعاد کیفی برای نیروهای خلاق استان کرمان فراهم کند. در حالی که می‌دانستیم در بین بچه‌ها، ده‌ها نفر از فرماندهان لایق و ارزشمند وجود دارد که می‌تواند تاثیر محوری و اساسی در صحنه کل جنگ داشته باشد. به همین منظور، این انگیزه تیپ ثارالله را با جدیت دنبال کردیم و تیپ ثارالله به وجود آمد.

آن موقع، جنگ فقیر بود. هنوز یک تدارکات یا لجستیک قوی در جنگ شکل نگرفته بود. جبهه‌ها عموماً در محرومیت خاصی بودند. با فرماندار آن زمان کرمان صحبت کردم و ایشان از مجموعه استان، دو خودرو برای ما تدارک دید و همراه ما کرد. یکی جیب شهباز معمولی بود و

یک پیکان استیشن که از قبل داشتیم و از آن در جبهه سوسنگرد استفاده کردیم. همین پیکان را وقتی ما مقابل مسجد جامع پارک می‌کردیم، به قدری تیر و ترکش خورده بود و مثل آبکش شده بود که مردم به تماشای آن می‌آمدند. این دو دستگاه خودرو، تنها دارایی ما بود که با آن به عنوان امکانات خودرویی خودمان، تیپ ثارالله را راه اندازی کردیم.



محل استقرار اولیه ما «دوکوهه» بود. در آنجا، قبل از اینکه بچه‌های تیپ محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) مستقر شوند، بچه‌های تیپ امام حسین (صلوات الله علیه) مستقر شده بودند. وقتی ما نیروها را به دوکوهه آوردیم، هنوز امکانات، آشپزخانه، سلاح و مهمات نداشتیم. تغذیه و تسلیحات ما را تیپ امام حسین (صلوات الله علیه) تأمین می‌کرد. غذای ما را آن‌ها می‌دادند. بعد هم قرار شد تسلیحات ما را هم بدهند. بعد خودمان آرام آرام خودکفا شدیم.

آنجا کسی ما را به عنوان تیپ به رسمیت نمی‌شناخت. این جا را به عنوان عقبه اصلی و محل آموزش نیروها و پشتیبان اصلی قرار دادیم. بعد روی ارتفاعات چاه نفت، قرارگاه اصلی خودمان را دایر کردیم. چادرها را به عنوان محل استقرار بعدی نیروها روی همین تپه برقرار کردیم.

کلمه «ثارالله» را از همان خط ثارالله شوش گرفتیم. بسیار کلمه مبارک و ارزشمندی بود.

طبیعتاً تمام دوستانی که جبهه‌های مختلف را تحویل گرفته بودند، سازمان رزم را برای جبهه سازمان دادند و هر کدام نامی انتخاب کردند. ما هم کلمه مبارک و مطهر «ثارالله» را برای بچه‌های کرمان انتخاب کردیم که بعداً مهر دادند. عدد دادند. عدد ۴۱ را قرارگاه بعداً به ما داد.

امور فرهنگی آموزشکده خاتم الانبیاء زرنج